



The Problem of Emanation in Farabi; From Aristotelian- to Independent Works



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Ahmadizade H.*

Department of Religions & Philosophy, Faculty of Literature & Foreign Languages, University of Kashan, Kashan, Iran

How to cite this article

Ahmadizade H. The Problem of Emanation in Farabi; From Aristotelian- to Independent Works. Philosophical Thought. 2023;3(1):47-57.

ABSTRACT

Surveying the problem of emanation in Farabi's view, has some difficulties like that does for Farabi this problem is a fundamental problem in metaphysics or a secondary one? In this issue we are confronted with two main difficulties: one is that some scholars doubted to two Farabi's works that he discussed there the problem of emanation, mean Fous Al-hekam and Ouoon Al-masael. They cannot say that these two books certainly are Farabi's books. But the more difficult problem is that Farabi's views on the problem of emanation are different in his works. It seem that some of Farabi's books are basically written in the Aristotelian context and some of his books are from his personally views. In addition, there is another difficulty: Farabi discussed the problem of emanation in some of his books that are not basically metaphysical but are psychological. In the present article, we try to survey these difficulties in Farabi's works.

Keywords Metaphysics; Problem of Emanation; Intellect; Aristotle; Farabi



*Correspondence

Address: Faculty of Literature & Foreign Languages, University of Kashan, Qotb-Ravandi Boulevard, Kashan, Iran. Postal Code: 8731753153

Phone: +98 (31) 55914919

Fax: +98 (31) 55914999

ahmadizade@kashanu.ac.ir

Article History

Received: November 20, 2022

Accepted: February 10, 2023

ePublished: March 10, 2023

CITATION LINKS

[Avicenna;1992] AL-MOBAAHESAT [Al-Farabi; 1969] Philosophy of Plato and Aristotle [Farabi; 1974] The harmony of the thoughts of the two philosophers: Plato and Aristotle [Farabi; 1988] AL-MANTEGHIYYAT LE AL-FARABI [Farabi; 1995] TAHSIL AL-SAADAT [Farabi; 2002] EHSAL-OLOOM [Fazlur R; 1958] Prophecy in Islam: Philosophy and Orthodoxy [Kiankhah L; 2014] A research on and a critical edition of "the goals of Metaphysics" [Lameer J; 1994] Al-Farabi and Aristotelian syllogistics: Greek theory and islamic practice (Islamic philosophy, theology, and science) [Mahdavi Y; 1954] List of copies of Ibn Sina's works [Molla Sadra; 1962] TARSHIYE [Poorhasan G; 2018] A new reading of Farabi's philosophy: A fundamental epistemological break from the Greek tradition [Therese-Anne D; 1992] Neoplatonism and Islamic thought

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

مساله فیض در آثار فارابی؛ از آثار ارسطوآبانه تا مستقل

حسن احمدی‌زاده*

گروه ادیان و فلسفه، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

چکیده

بررسی مساله فیض در متافیزیک فارابی، با دشواری‌هایی همراه است؛ آیا مساله فیض از آموزه‌های اصلی متافیزیک فارابی است یا باید آن را جنبه‌ای فرعی تلقی کرد؟ در این بحث با دو مشکل اساسی مواجه هستیم: در انتساب دو رساله به فارابی (فصوص‌الحکم و عیون‌المسائل) که دیدگاه‌های وی درباره مساله فیض را می‌توان پی‌گرفت، تردید شده است. همچنین، آموزه‌های متافیزیکی فارابی درخصوص مساله فیض، از رساله‌ای تا رساله دیگر متفاوت هستند. برخی رساله‌های فارابی آموزه‌های خود او در این بحث را نشان می‌دهند در حالی که برخی دیگر دیدگاه‌های ارسطو را مطرح می‌کنند. مشکل دیگر این است که فارابی مساله فیض را تنها در رساله‌های متافیزیکی خود مطرح نمی‌کند؛ بلکه، در نفس‌شناسی فلسفی‌اش نیز او به این مساله می‌پردازد. برای یافتن برون‌رفتی از این مشکلات، با بررسی آثاری از فارابی که او در آنها به مساله فیض توجه نموده، سعی خواهیم نمود تا به دیدگاه‌های خود فارابی بیشتر نزدیک شویم.

کلیدواژگان: متافیزیک، مساله فیض، عقل، ارسطو، فارابی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۹	*نویسنده مسئول: ahmadizade@kashanu.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۱	آدرس مکاتبه: کاشان، بلوار قطب راوندی، دانشگاه کاشان، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی
تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۱۹	تلفن محل کار: ۰۳۱۵۵۹۱۴۹۱۹؛ فکس: ۰۳۱۵۵۹۱۴۹۹۹

مقدمه

یکی از نخستین آثاری که به زبان عربی ترجمه شد رساله‌ای بود موسوم به *اثولوجیای ارسطو* که امروزه آن را بیان دیگری از انبیا‌های چهارم، پنجم و ششم افلاطون می‌دانند که احتمالاً نگاشته شاگرد و شرح‌حال‌نویس خود افلاطون یعنی فروریوس است. رساله نوافلاطونی دیگر موسوم به *الخیر/المحض* است که برگرفته از عناصر *الهیات* پروکلس است. این رساله توسط مترجمی ناشناس در اوایل قرن دهم هجری ترجمه شد و پس از ترجمه شدن به زبان لاتین، در قرن سیزدهم در محافل و حلقه‌های فلسفی برجسته شد. این دو رساله نمایانگر دیدگاه‌های فلسفی و متافیزیکی نوافلاطونی به‌ویژه در خصوص مساله فیض هستند که فارابی آنها را در سنت فلسفه و حکمت اسلامی رواج و بسط داد. او در *الجمع بین رأی الحکیمین*، در چند مورد به *اثولوجیا* استناد می‌کند [Farabi, 1974: 101-105]. ابن‌سینا نیز تعلیقاتی بر *اثولوجیا* داشته که بخشی از کتاب *الانصاف* گم شده او را تشکیل می‌دهد است. وی هر چند به نام نویسنده آن تصریح نمی‌کند، اما چنین پیداست که انتساب آن را به ارسطو نیز نفی نکرده است [Avicenna, 1992: 74]. ملاصدرا نیز در برخی نوشته‌های خود به *اثولوجیا* استناد می‌کند و در جایی پس از اعتراض به ابن‌سینا در انکار نظریه *مُثل* افلاطونی، ابراز می‌کند که گویا ابن‌سینا *اثولوجیا* را ندیده، یا آن را نه به ارسطو، بلکه به افلاطون نسبت می‌دهد [Molla Sadra, 1962: 241]. مساله محوری این آموزه‌های نوافلاطونی مساله فیض است که افلاطون از یک‌سو، آن را به‌عنوان پلی میان جهان معقول و جهان مادی محسوس معرفی می‌کند و از سوی دیگر، بر اساس آن تبیین منسجمی از پدیدآمدن کثرات از اصل نخستین یا احد ارایه می‌کند. فارابی در آثار فلسفی‌اش به نوعی ادامه‌دهنده و بسط‌دهنده آموزه‌های متافیزیکی افلاطونی و ارسطویی به‌ویژه مساله فیض در فلسفه اسلامی است و علاوه بر

این خود را به‌عنوان برقرارکننده پلی میان آموزه‌های متافیزیکی افلاطون و ارسطو و هماهنگ کننده آنها معرفی کرده است.

آثار فلسفی و علمی فارابی، شرح‌های او به‌ویژه شرح‌های کبیرش بر آثار افلاطون و ارسطو، باعث شد تا فارابی به‌عنوان بزرگ‌ترین مرجع فلسفی پس از ارسطو و به‌عنوان معلم ثانی، خود را مطرح کند. از طریق این آثار می‌توان به اصولی دست یافت که زیربنای دیگر آثار او در حکمت نظری و حکمت عملی هستند. البته بسیاری از آثار فارابی در دسترس ما نیستند و به نظر می‌رسد که برخی از آنها نیز مفقود شده یا از بین رفته‌اند و آثاری نیز که بر جای مانده‌اند اکثراً ویراست نشده‌اند و محققان در مطالعه و بررسی علمی و فلسفی آنها دچار مشکلات متنی و ویرایشی هستند. آثار اندکی که از او ویراست شده و در دسترس محققان فلسفه اسلامی به‌ویژه آموزه‌های فارابی قرار گرفته‌اند به موضوعات خاصی می‌پردازند که به آسانی نمی‌توان ارتباط آنها را با اندیشه کلی فارابی و نیز با فلسفه اسلامی تبیین نمود.

محققان فلسفه فارابی، تاکنون آثار ارزنده‌ای در تحلیل و تبیین دیدگاه‌های فلسفی خود او و تمایز آنها از آموزه‌های فلسفی یونانیان به‌ویژه افلاطون و ارسطو و نوافلاطونیان به رشته تحریر درآورده‌اند [Lampeer, 1994; Poorhasan, 2018]. اما با وجود این، همچنان در نسبت‌دادن برخی آموزه‌های متافیزیکی‌ای که فارابی مطرح می‌کند، به خود فارابی یا به افلاطون و ارسطو اختلاف نظرهایی وجود دارد. این وضعیت از آنجا ناشی می‌شود که خود فارابی در برخی شرح‌هایش بر آثار افلاطون و ارسطو کمتر اشاره و ارجاعی به آثار این دو فیلسوف یونانی ندارد. به‌عنوان نمونه، در هیچ کجا از رساله *فلسفه افلاطون و ارسطو* نمی‌توان ارجاعی به آثار افلاطون و ارسطو و یا حتی به آموزه‌هایی که عموماً آموزه‌های نوافلاطونی تلقی می‌شوند یافت. همچنین در این رساله هیچ ارجاعی به *متافیزیک ارسطو* و هیچ اثری از نظریه فیض را مشاهده نمی‌کنیم. علاوه بر این، پرسش‌های بسیاری در خصوص تبیین و شرح فارابی از برخی محاورات افلاطونی پیش‌روی او قرار می‌گیرند. اما با وجود این، در اثری چون *الجمع بین رأی الحکیمین* فارابی تلاش می‌کند تا کلیتی از فلسفه افلاطون را در چارچوب خاصی ارائه کند و در هیچ‌کجا از این اثر، به تفسیرهای (متافیزیکی یا عرفانی) نوعاً نوافلاطونی از افلاطون تمسک نمی‌کند.

آنچه در این جستار در پی واکاوی تفصیلی آن هستیم بررسی آثار فارابی و ملاحظه دیدگاه‌های متافیزیکی او درخصوص مساله فیض است تا دریابیم که فارابی در کدام یک از آثارش دیدگاه‌های ارسطو را تبیین می‌کند و در کدام یک از آنها آموزه‌ها و دیدگاه‌های خودش را ارائه می‌کند. مشکلات و دشواری‌های چندی در این راه پیش‌روی جستار حاضر است چرا که اولاً در انتساب برخی رساله‌ها مانند *فصول الحکم و شرح رساله زینون الکبیر الیونانی* به فارابی تردید شده است [Fazlur, 1958]. از این‌رو، لازم است بررسی شود که کهن‌ترین نسخه‌های این آثار چیست و قدیم‌ترین سندی که این رساله‌ها را از فارابی ذکر می‌کند کدام است؟ به‌عنوان نمونه در *شرح رساله زینون الکبیر الیونانی*، آنجا که درباره عروض وجود بر ماهیت و نیز اصطلاحات واجب الوجود و ممکن الوجود و نیز عدم امکان وجود دو واجب‌الوجود مطرح می‌شود، عباراتی بیان می‌شود که با فلسفه ابن سینا سازگار است و نه با صورت‌بندی فارابی از متافیزیک. بر اساس گزارش مرحوم مهدوی در مصنفات ابن سینا، این رساله در بخش زیادی از آن مشابه است با رساله‌ای منسوب به ابن سینا با عنوان *العروس* و این امر می‌تواند حاکی از آن باشد که این رساله اساساً تألیف ابن سینا بوده است که به اشتباه، به فارابی نسبت داده شده است [Mahdavi, 1954: 179]. *فصول الحکم* نیز از این دست آثار است که ظاهراً از فارابی نیست و در سنت ابن سینا نوشته شده و مبتنی بر آثار ابن سیناست. همچنین *عیون المسایل* هم از همین قبیل است. تعدادی رساله‌های کوچک که در مجموعه رسایل فارابی چاپ هند دیده می‌شوند نیز همین مطلب در مورد آنها

صادق است و می‌توان رد پای آنها را در سنت سینوی ملاحظه نمود و انتساب آنها را به دیگران نشان داد. ثانیاً آموزه‌های فارابی در خصوص متافیزیک و مساله فیض در رساله‌های مختلفش یکسان و یکپارچه نیستند. همچنین فارابی مساله فیض را در رساله‌هایی که به مباحث غیر متافیزیکی، مانند نفس‌شناسی فلسفی و اخلاق، می‌پردازد نیز مطرح نموده است.

برای یافتن برون‌رفتی از این مشکلات، ابتدا فهم فارابی از متافیزیک ارسطو را مورد بررسی قرار خواهیم داد. سپس تلاش خواهیم کرد تا نشان دهیم کدام یک از مباحثی که فارابی در خصوص مساله فیض مطرح می‌کند دیدگاه‌های خود اوست و کدام یک دیدگاه‌های ارسطو. البته در این جستار قادر بر آن نیستیم تا به همه آثار فارابی رجوع کرده و آنها را مورد بررسی دقیق قرار دهیم، از این‌رو صرفاً به برخی رساله‌های او اشاره خواهیم کرد که بیشترین ارتباط را با موضوع متافیزیکی مورد بحث ما یعنی مساله فیض دارند.

تا آنجا که نگارنده جستجو نموده، تاکنون در زبان فارسی مقاله و پایان‌نامه‌ای به‌طور خاص به موضوع پژوهش حاضر، نپرداخته است. بنابراین، بررسی مساله فیض در آثار فارابی از نظر روش پژوهش، نوآورانه است و هدفی متفاوت از پژوهش‌های مشابه را دنبال می‌کند.

مساله فیض در رساله‌های ارسطومآبانه فارابی

اغراض مابعدالطبیعه

در این بخش به بررسی فهم فارابی و تبیینی که او در رساله‌های ارسطومآبانه‌اش در کتاب *اغراض مابعدالطبیعه ارسطو*^۱ ارایه می‌کند، خواهیم پرداخت. به نظر می‌رسد این کتاب، اثری منصفانه و بی‌طرف در تبیین آموزه‌های ارسطو در متافیزیک است. این کتاب، ابتدا با درآمدی کلی و تاحدودی مفصل بر متافیزیک ارسطو آغاز می‌شود و سپس توصیف مختصری از هر یک از کتاب‌های آن ارایه می‌کند. *آلفای بزرگ* و *آلفای کوچک* در یک دسته قرار داده شده‌اند و کتاب‌های *مو* و *نو* به‌عنوان یک کتاب تلقی شده‌اند. فارابی در مقدمه، ادعا می‌کند که هنوز دیدگاه‌ها و آموزه‌های ارسطو به‌درستی فهم و تبیین نشده‌اند. به‌زعم او هدف متافیزیک ارسطو سخن‌گفتن از خدا، عقل، نفس و موضوعات مرتبط با آنها نیست. همچنین این کتاب در پی ارایه نوعی کلام یا الهیات نیز ناست [Kiankhah, 2014: 149].

چرا فارابی چنین ادعایی درباره متافیزیک مطرح می‌کند؟ او پس از کنار گذاشتن دیدگاه‌ها و تفسیرهای نادرست از متافیزیک ارسطو، ادعا می‌کند که متافیزیک برای ارسطو دانشی کلی و فراگیر است در مقابل همه دیگر دانش‌های جزئی و محدود که به قلمروی خاصی از موجودات می‌پردازند. متافیزیک دانشی کلی و فراگیر است چرا که به قلمروی خاصی از موجودات محدود نمی‌شود بلکه هم به تبیین اموری می‌پردازد که مشترک میان همه موجودات هستند، موضوعاتی از قبیل وجود و ماهیت و وحدت و علیت؛ مفاهیم و موضوعاتی که اساس همه علوم دیگر به شمار می‌آیند و هم به اصل‌الاصول همه موجودات یعنی خداوند توجه می‌کند.

بنابراین خدانشناسی تنها بخشی از متافیزیک است و صرفاً از این جهت در متافیزیک از آن سخن به میان می‌آید که خداوند اصل همه هستی و موجودات به شمار می‌رود [Kiankhah, 2014: 153]. بنا بر این نخستین موضوعی که متافیزیک بدان می‌پردازد و مشترک میان همه موجودات اعم از خداوند و مخلوقات است، وجود است، هر چند فارابی در مقدمه، بر این امر تأکید می‌ورزد که وحدت نیز از چنان شمولی همچون وجود برخوردار

است و باید وحدت و وجود را در فراگیربودن، هم‌ارز یکدیگر دانست. روشن است که برای فارابی وحدت و وجود نمی‌توانند از یکدیگر جدا لحاظ شوند.

فارابی بحث از وجود را در توصیف کتاب‌های دیگر متافیزیک ارسطو نیز دنبال می‌کند. اما این در تبیین و توضیح *آلفای بزرگ* و *آلفای کوچک* و کتاب یازدهم متافیزیک یعنی لامبدا است که فارابی از مباحث مرتبط با مساله فیض سخن به میان می‌آورد. از نظر فارابی در کتاب اول یعنی *آلفا* ارسطو نشان می‌دهد که هر علتی در نهایت باید به علت اولایی منتهی گردد. کتاب لامبدا "به تبیین اصل جوهر و اصل همه موجودات و تعیین ماهیت آنها می‌پردازد. همچنین این کتاب از موجودات مفارقی سخن می‌گوید که پس از این اصل می‌آیند و نیز از نحوه وجودیافتن موجوداتی سخن می‌گوید که پس از این اصل موجود می‌شوند" [Kiankhah, 2014: 157].

این توصیف فارابی از محور مباحث مطرح در کتاب لامبدا می‌تواند حاکی از این باشد که ارسطو در این کتاب به مساله فیض اشاره می‌کند. این تعجب‌برانگیز نیست چرا که فارابی در مقدمه می‌گوید او تاکنون اثر کاملی ندیده است که به تفسیر کامل *متافیزیک* ارسطو پرداخته و همه کتاب‌های آن را دربرگرفته باشد. اما او از دو تفسیر بر کتاب لامبدا یاد می‌کند که یکی تفسیری است از اسکندر افرویدیسی و دیگری از تامسطیوس که هر دو این تفاسیر تحت تأثیر نوافلاطون‌گرایی بوده‌اند [Kiankhah, 2014: 148].

بدین‌سان روشن است که فارابی بر آن است تا *متافیزیک* ارسطو را از علم کلام متمایز سازد، چرا که خدانشناسی را تنها بخشی از مباحث مطرح در *متافیزیک* به مثابه دانشی فراگیر می‌داند نه همه آن. بنابراین او کتاب لامبدا را محور اصلی تفسیرش قرار نمی‌دهد. او همچنین از این امر آگاه است که خود ارسطو نیز این کتاب را محور اصلی ملاحظاته‌اش قرار نمی‌دهد، چرا که مساله فیض را هم می‌توان در الهیات بالمعنی الاخص مورد بررسی قرار داد و هم در الهیات بالمعنی الاعم.

کتاب فلسفه ارسطو

گفتیم که فارابی در *اغراض مابعدالطبیعه* بسیار به متن *متافیزیک* ارسطو وفادار می‌ماند. اما از سوی دیگر، فارابی در *فلسفه ارسطو* دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به *اغراض* مطرح می‌کند. کتاب *فلسفه ارسطو* اثری مستقل نیست بلکه بخشی از سه‌گانه‌ای است که فارابی آن را با نوشتن *تحصیل السعاده* آغاز کرده است. فارابی *تحصیل السعاده* را از آن رو نوشت تا هم دیدگاه‌های خودش را در آن بیان کند و هم به چگونگی سازگاری دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو با دیدگاه‌های خودش اشاره کند. کتاب *فلسفه ارسطو* را نباید اثری کاملاً تفسیری توسط فارابی دانست. به آسانی نمی‌توان آنچه را فارابی در این کتاب بر آن است تا از زبان ارسطو بگوید (یعنی دیدگاه‌های خود فارابی) از سخن ارسطو است متمایز ساخت، چرا که فارابی این کتاب را برای تبیین صرف دیدگاه‌های ارسطو نگاشته است. علاوه بر این هرچند بیشتر مباحث این کتاب به فلسفه ارسطو اختصاص یافته و حتی برخی آثار ارسطومآبانه مانند *دریاره گیاهان* و *دریاره معادن* در آن مورد توجه قرار گرفته‌اند، این کتاب به طور غیرمنتظره‌ای در آغاز بحث از معرفی و بررسی *متافیزیک* خاتمه می‌یابد. همچنین فارابی در این کتاب هیچ اشاره‌ای به اثولوجیای منسوب به ارسطو نمی‌کند. بنابراین، با توجه به آنچه درباره کتاب *فلسفه ارسطو* گفته شد پرسشی که اکنون می‌توان مطرح کرد این است که آیا این کتاب، اثری ناقص یا ناتمام است یا اینکه فارابی عمداً در آن سخنی از *متافیزیک* ارسطو به میان نیاورده است؟ محسن مهدی ادعا می‌کند که این کتاب، اثری کامل است [Mahdi, 1969: 5]. اگر این دیدگاه را بپذیریم باز هم می‌توان پرسید که چرا فارابی این کتاب را با توضیح و تبیین مباحث ارسطو درباره *متافیزیک* و یا حتی الهیات بالمعنی الاخص تکمیل نکرده است؟

اهمیت این پرسش از این جهت است که فارابی در چندین مورد در این کتاب بیان می‌کند که لازم است تا به شیوه‌ای متمایز از شیوه پژوهش‌های طبیعی، به بحث از برخی موجودات فراطبیعی بپردازیم. او در پایان بحث از فیزیک ارسطو، می‌گوید [Mahdi, 1969: 7]:

«برای ارسطو روشن شده بود که آنچه اعطاکنده حرکت دوری به اجسام است موجود خاصی است که نمی‌تواند موجودی طبیعی و یا جسم باشد. ارسطو باید برای پژوهش درباره چنین موجودی به پژوهش یا نظریه‌ای از سنخی دیگر دست زد که متفاوت است از پژوهش و نظریه طبیعی.»

همان ضرورت پژوهش از سنخی دیگر و متفاوت از پژوهش طبیعی را فارابی باز درباره رویاهایی که از آینده خبر می‌دهند مطرح کند. تبیین این رویاها نیازمند اصولی دیگر هستند که با موجودی عالی‌تر و بالاتر از نفس مرتبط می‌شوند. به نظر فارابی از این جهت است که ارسطو پژوهش در این باره را به مجال دیگر واگذار می‌کند. فارابی باز هم آنجا که از عقل سخن می‌گوید ادعاهایی از زبان ارسطو بیان می‌کند که شاید برخی ارسطوپژوهان را به تعجب وادارد. در آنجا فارابی ادعا می‌کند که عقل قوه‌ای از قوای نفس نیست چرا که نفس تنها ماده یا ابزاری برای عقل است. او در تحلیلی دیگر از قوای عقلانی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که "این عقل (یعنی عقل نظری) جوهره انسان است و همه قوای عقلانی دیگر و نیز نفس و طبیعت، فقط به خاطر این عقل وجود دارند" [Mahdi, 1969: 93].

نه نفس و نه طبیعت برای تبیین رشد عقل نظری کافی نیستند [Mahdi, 1969: 97] و بدین‌سان فارابی نتیجه می‌گیرد که عقل فعالی برای تبیین آن باید وجود داشته باشد. عقل فعال، "صورتی مفارق برای انسان، غایتی مفارق و پیشینی است" [Mahdi, 1969: 98]. تصدیق به وجود عقل فعالی مفارق، فارابی را به پژوهش درباره علت طبیعت و علت نفس سوق می‌دهد. بنابراین او همچنین به بررسی ارتباط میان این عقل فعال و اجرام آسمانی‌ای می‌پردازد که تبیین و توضیح حرکت غایی آنها در انتهای فیزیک ناگفته باقی می‌ماند. به‌عنوان نمونه، فارابی به روشنی در نمی‌یابد که آیا این عقل در موجود شدن موجودات عالم تحت القمر نقشی دارد یا نه. همچنین او سؤال می‌کند که اجرام آسمانی از چه سنخ موجوداتی هستند؟ از این رو فارابی می‌گوید [Mahdi, 1969: 99]:

«این مسایل فراتر از قلمرو پژوهش طبیعی هستند، چرا که پژوهش طبیعی تنها چیزهایی را دربرمی‌گیرد که تحت مقولات درآیند و روشن شده است که موجودات دیگری نیز وجود دارند که تحت مقولات در نمی‌آیند: یعنی عقل فعال و آنچه حرکت دوری دائمی اجرام آسمانی را حفظ می‌کند. بنا بر این ارسطو در کتاب موسوم به متافیزیک به پژوهش درباره این موجودات به طریقی متفاوت از پژوهش طبیعی دست زده است.»

بدین‌سان از فارابی انتظار می‌رود که به متافیزیک توجه کند و پژوهش‌های فراطبیعی آن را درباره عقل فعال و اجرام آسمانی مورد بررسی قرار دهد، یعنی پژوهش‌هایی که به نوعی با مساله فیض ارتباط پیدا می‌کنند. اما تنها سخنی که او درباره متافیزیک بیان می‌کند این است که ارسطو در آن "این موجودات فراطبیعی را به شیوه‌ای متفاوت از شیوه پژوهش طبیعی مورد بررسی قرار می‌دهد". کم‌توجهی‌ها و یا مبهم‌گویی‌های فارابی در فلسفه ارسطو درباره متافیزیک ارسطو و پژوهش‌های فراطبیعی‌ای که ارسطو مطرح می‌کند در چندین مورد دیگر نیز مشاهده می‌شود که به دلیل پرهیز از زیاده‌گویی در این جستار، از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

در مجموع، فارابی در *فلسفه ارسطو* نشان می‌دهد که ۱- موجوداتی غیر از موجودات طبیعی و مادی نیز وجود دارند. ۲- این موجودات را باید با شیوه‌ای غیر از پژوهش طبیعی مطالعه کرد، شیوه‌ای موسوم به متافیزیک. این شیوه پژوهش فراتر از شیوه پژوهش‌های طبیعی است چرا که پژوهشگر در این شیوه باید فراتر از مقولات به تحلیل و بررسی بپردازد. می‌توان این نکات را اشاره‌کننده به مساله فیض دانست. اما این متن چندان از متافیزیک ارسطو سخنی به میان نمی‌آورد، یا به دلیل اینکه این متنی کامل درباره فلسفه ارسطو نیست و یا از این رو که فارابی آنچه را که در پی آن بوده، در *متافیزیک* ارسطو نیافته است.

در صورت دوم، فارابی می‌توانسته به رساله‌های ارسطومآبانه به‌ویژه *اثولوجیا* رجوع کند که بدون شک در دسترس او بوده و در آن از مساله فیض بحث شده است.

الجمع بین رأی الحکیمین

او در *الجمع بین رأی الحکیمین* چهار مرتبه به کتاب *اثولوجیا* اشاره می‌کند: یکی آنجا که فارابی سعی می‌کند تا نشان دهد که هر دو افلاطون و ارسطو به نظریه خلقت از عدم قایل بوده‌اند [Farabi, 1974: 60]. دومی آنجا که از واحد به مثابه علت و مقدم بر کثیر بحث می‌کند (همان). سومی در بحث از وجود صور سردی و مفارق در عالم معقول است. هر چند به نظر می‌رسد ارسطو در متافیزیک چندان روی خوشی به وجود این صور نشان نمی‌دهد اما نویسنده *اثولوجیا* به صراحت به وجود چنین صوری در عالم معقول اشاره می‌کند [Farabi, 1974: 66]. و چهارم مربوط می‌شود به بحث از عالم نفس و عقل. فارابی در اینجا بر این باور است که باید "عالم" را به گونه‌ای متافیزیکی فهم کنیم یعنی عالمی بدانی که حاکی از فضایی مکانمند و زمانمند نیست. در اینجا، به مانند *فلسفه ارسطو*، از نظر فارابی، عقل غایت نفس است و نفس غایت طبیعت. این غایت را در هر دو مورد باید به مثابه فیض فهم کرد [Farabi, 1974: 71].

فارابی در *الجمع بین رأی الحکیمین* تردیدی ندارد در استفاده کردن از *اثولوجیا* برای نشان دادن این ادعایش که در دیدگاه‌ها فلسفی افلاطون و ارسطو اختلافی وجود ندارد. با وجود این، این بدین معنی نیست که ۱- فارابی *اثولوجیا* را متنی اصالتاً ارسطویی می‌داند و ۲- اینکه *الجمع* دیدگاه‌های خود فارابی را به صراحت و روشنی بیان می‌کند. در واقع، فارابی در این کتاب دیدگاه‌هایی را بیان می‌کند که چندان با دیدگاه‌های او در رساله‌های مفصل‌تر و اصلی‌اش سازگار نیست. *الجمع بین رأی الحکیمین* نمایانگر تفکری است که نه چندان در پی ارایه پژوهشی انتقادی در خصوص آثار ترجمه شده از فلسفه یونانی و اصالت آنها است و نه در واقع، بر آن است تا ملاحظه کند که افلاطون و ارسطو در آثار خود حقیقتاً چه آرای را بیان نموده‌اند. لذا گویی فارابی از پیش، چنین فرض گرفته که میان افلاطون و ارسطو اساساً اختلافی وجود ندارد.

به‌طور کلی در بررسی متونی که در آنها به نظر می‌رسد فارابی دیدگاه‌های ارسطو را مطرح می‌کند، ملاحظه کردیم که جز هنگامی که فارابی خلاصه روشن و سراسری از متافیزیک ارایه می‌کند، در واقع دیدگاه‌های خودش را از زبان ارسطو بیان می‌کند.

دیدگاه‌های خود فارابی

احصاء العلوم

اکنون بر آنیم تا به متونی توجه کنیم که فارابی ادعا نمی‌کند که در آنها دیدگاه‌های ارسطو را مطرح کرده است. نخستین اثر، *احصاء العلوم* فارابی است. او در این اثر، توصیف مختصری از علوم مختلف را با توجه به

تقسیم‌بندی معروف ارسطویی به دست می‌دهد، جز فصلی که مربوط به بحث زبان است و قبل از فصل مربوط به منطق آمده است. فارابی در پایان فصلی که مربوط به سیاست و اخلاق می‌شود دو علم اسلامی یعنی فقه و کلام را مطرح می‌کند. فصل چهارم این اثر به فیزیک و متافیزیک اختصاص یافته است. در این کتاب، چندان به نفس و عقل پرداخته نشده است. بحث از متافیزیک در فصل بعدی با عنوان علم الهی (یا همان الهیات یا کلام) مطرح می‌شود.

فارابی در *احصاء العلوم* بیان می‌کند که علم الهی از سه بخش تشکیل شده است؛ ۱- مطالعه موجودات و عوارض آنها از آن حیث که موجود هستند. ۲- اصول و مبادی برهان در علوم نظری جزئی؛ علوم جزئی، علمی هستند که هر یک درباره موجود خاصی بحث می‌کنند مانند منطق و حساب و هندسه. ۳- مطالعه موجودات غیر مادی؛ موجوداتی که جسم نیستند و در اجسام حضور ندارد. در نتیجه این بخش سوم اثبات می‌شود که این موجودات مجرد، در نهایت به موجود مجرد کاملی ختم می‌شوند که واحد و سابق بر همه موجودات است و هیچ کثرتی در آن راه ندارد. این موجودی نیست جز خدا [Farabi, 2002: 94]. این خدا موجود اولی است که پیش از او هیچ موجود اول دیگری وجود نداشته و موجود قدیمی است که ممکن نیست قدیم‌تر از او وجود داشته باشد و نیز وجود خود را از هیچ موجود دیگری نگرفته است. این موجود همان موجود ازلی واحد قدیم و مطلق است و دیگر موجودات، همه از او وجود می‌گیرند و در وجود، از او متأخراند. همچنین این خداوند، واحد اولی است که وحدت‌بخش همه دیگر موجودات است و نیز خداوند، حقی است که حقیقت‌بخش هر حقیقت ممکن است [Farabi, 2002: 95]. بنابراین، در این فصل از صفات خدا و نحوه نشأت‌گرفتن موجودات از او و سلسله مراتب موجودات بحث می‌شود. این فصل بر خلاف فصول قبلی با تفصیل بیشتری بیان شده است. اساساً این تبیین از متافیزیک مشابه تبیینی است که فارابی در *الجمع* از متافیزیک مطرح می‌کند. در اینجا فارابی بیشتر از مساله فیض و دیگر مسائلی بحث می‌کند که در کتاب *لامبدا* مطرح نشده‌اند. او در اینجا مهم‌ترین جنبه متافیزیک را مساله فیض دانسته و آن را قابل اثبات و برهان می‌داند. شاید به همین دلیل باشد که در این رساله، فارابی کل متافیزیک را علم الهی نامیده است.

الحروف

دومین اثری که از فارابی در این بخش بدان توجه می‌کنیم کتاب *الحروف* است. این اثر، رساله‌ای نسبتاً طولانی است و فارابی گاهی آن را متافیزیک ارسطو نیز نامیده است. البته این رساله کمک چندان به مقصود ما در این بخش نمی‌رساند چرا که این رساله عمدتاً به تحلیل حروف، مقولات و برخی اصطلاحات دست‌ورزبانی پرداخته و نیز شامل تأملاتی درباره خواستگاه‌های زبان، دین و فلسفه می‌شود. اگر واقعاً این رساله بیانگر دیدگاه‌های فارابی درباره متافیزیک باشد، بنابراین در متافیزیک او سخنی از مساله فیض به میان نیامده و چندان با متافیزیک ارسطو ارتباط پیدا نمی‌کند، جز کتاب *دلتا* که ارسطو در آن برخی اصطلاحات اساسی متافیزیک را تحلیل می‌کند.^۴ از ساختار ویژه کتاب *الحروف* چنین به نظر می‌آید که فارابی در پی آن بوده که دست‌کم برای آنها که در ابتدای فراگیری فلسفه و منطق هستند، فرهنگ اصطلاحات تخصصی نگارش کند. با وجود این، فارابی در این کتاب نشان می‌دهد که متافیزیک، زبانی خاص می‌طلبد که ممکن است با زبان طبیعی چندان همسو و همخوان نباشد چرا که زبان طبیعی از چنان قابلیت معنایی و مفهومی برخوردار نیست تا بتواند محملی برای بیان مسایل متافیزیک باشد. به بیان دیگر، زبان طبیعی، ساحتی دوگانه دارد و اوضاع جهان را با ساختار دوگانه موضوع و محمول می‌نمایاند. اما فیلسوف با جهانی فرادوساحتی یا فراتر از دوگانه موضوع و محمول مواجه است و چنین ساحتی را نمی‌توان با زبان طبیعی نمایاند. از این رو لازم است در پی زبانی

بنیادین و فراطبیعی باشیم تا به درستی، جلوه‌گر جهان آن‌چنان که هست باشد. فارابی با توجه به این امر ابراز می‌کند که واژه‌های مختلفی در زبان یونانی تغییر و تحول معنایی یافته و از کارکرد و معنای خود در زبان طبیعی عبور کرده و از معنایی تخصصی در فلسفه برخوردار شده‌اند [Farabi, 1408: 91].

تحصیل السعاده

رساله دیگر فارابی *تحصیل السعاده* است. این رساله با این ادعا آغاز می‌شود که چهار چیزی که به سبب آنها ملت‌ها به سعادت می‌رسند عبارت‌اند از فضایل نظری، فضایل فکری، فضایل اخلاقی و صناعات عملی. بلافاصله فارابی از ضرورت مطالعه فضایل نظری سخن می‌گوید که همان علوم نظری هستند که عبارت‌اند از منطق، ریاضیات، فلسفه طبیعی، متافیزیک و سیاست. در این رساله نیز به مانند رساله *فلسفه ارسطو*، ملاحظه می‌کنیم که هم پژوهش در خصوص اجرام سماوی و هم پژوهش در خصوص عقل انسانی به جستجو اصولی سوق داده می‌شود که فراتر و کامل‌تر از موجودات عالم تحت قمر هستند و نه در میان اجسام طبیعی یافت می‌شوند و نه در درون آنها. متافیزیک عهده‌دار جستجو این اصول می‌شود و باید از همان روش‌هایی بهره‌بردار که فلسفه طبیعی آنها را به کار می‌برد. این روش‌ها ما را به دریافت این امر سوق می‌دهند که موجودات متافیزیکی کاملاً غیرمادی و مفارق هستند [Farabi, 1995: 91]. پس از آن به اصل نخستین همه موجودات متافیزیکی می‌رسیم. این اصل نخستین، موجودی است که از هر جهت کامل و از ویژگی الهی برخوردار است و از آنجا که این اصل نخستین، الهی است این دانش، "دانش یا علم الهی" نامیده می‌شود [Farabi, 1995: 27]. در اینجا باز آشکارا از نظریه فیض سخن به میان می‌آید و متافیزیک به‌عنوان بخشی از فلسفه تلقی می‌شود که اساساً به بحث از نخستین موجودات مفارق و دیگر موجودات غیر مادی می‌پردازد.

بنابراین در متونی که فارابی از دیدگاه‌های خودش در خصوص متافیزیک بحث می‌کند، چه مباحثی که در رساله‌های مختصر مانند *احصاء العلوم* مطرح شده‌اند و چه مباحثی که در رساله‌های دقیق‌تر و ویراسته‌تر مانند *تحصیل السعاده* بیان شده‌اند، آموزه‌های فارابی اگر هم بگوییم که نظریه فیض را دربرنمی‌گیرند دست‌کم به بررسی موجودات مفارق و غیرجسمانی می‌پردازند. در *تحصیل السعاده* با این نکته جالب توجه مواجه می‌شویم که هم در فیزیک و هم در متافیزیک روش‌های علمی یکسانی به کار برده می‌شوند.

نتیجه‌گیری

در مجموع، می‌توان گفت آنگاه که فارابی خود را به آموزه‌های ارسطو نزدیک‌تر می‌کند و در بیان مباحث متافیزیکی‌اش بیشتر از او پیروی می‌کند، ادعا می‌کند که متافیزیک، دانشی فراگیر است و از این رو اگر کسی بخواهد از مساله فیض سخن بگوید باید آن را تنها به‌عنوان بخشی از متافیزیک مورد بررسی قرار دهد و احتمالاً اهمیت کمتری نیز نسبت به سایر مباحث متافیزیکی برای آن قایل شود. با وجود این، مساله فیض در دیگر متون فارابی از اهمیت بیشتری برخوردار شده و یکی از مهم‌ترین مسایل و موضوعات متافیزیکی قلمداد می‌شود.

به‌نظر می‌رسد فارابی به این نتیجه رسیده است که متافیزیک ارسطو پاسخی برای برخی از پرسش‌های او (فارابی) ارایه نکرده است. حتی ممکن است فارابی به این نتیجه رسیده باشد که مساله فیض را نمی‌توان از ویژگی‌ها و مولفه‌های ارسطوگرایی راستین تلقی کرد. با وجود این، رویکرد کلی او به ساختار متافیزیک، به ضرورت پژوهشی متافیزیکی رهنمون می‌شود که متافیزیک ارسطو چندان در صدد انجام آن نبوده است. از سو

دیگر، فارابی در متونی که از مسیر منطقی *متافیزیک* ارسطو چندان تبعیت نمی‌کنند، تردیدی در این امر ندارد که مساله فیض را به نحوی روشن و پرورش‌یافته ارایه کند و آن را اساس کل فیزیکی قرار دهد که خود این فیزیک را، اساس نظریه ماده و صورت می‌داند. همچنین این مساله فیض به فارابی اجازه می‌دهد تا مسابلی را حل کند و به آنها پاسخ گوید که در رساله *فلسفه ارسطو* پاسخ داده نشده و راه‌حلی برای آنها ارایه نشده است. بنابراین، اگر چه ابتدا فارابی با پیروی کردن از شاگله *متافیزیک* ارسطو بسیار با ارسطو همراه و هم‌رأی می‌شود، اما هر چه از این شاگله دورتر شده و خود را به ارایه آموزه‌های خودش نزدیک می‌سازد مساله فیض نیز در آموزه‌های او برجسته‌تر شده و از اهمیت محوری بیشتری برخوردار می‌گردد.

تشکر و قدردانی: موردی از سوی نویسنده گزارش نشده است.

تاییده اخلاقی: موردی از سوی نویسنده گزارش نشده است.

تعارض منافع: موردی از سوی نویسنده گزارش نشده است.

منابع مالی: موردی از سوی نویسنده گزارش نشده است.

سهم نویسندگان: کلیه امور مقاله توسط حسن احمدی‌زاده انجام شده است (۱۰۰٪).

منابع

- Avicenna (1992). AL-MOBAHESAT. Bidarfar M, editor. Qom: Biddar Publication. [Persian]
- Al-Farabi (1969). Philosophy of Plato and Aristotle. Muhsin M, translator. New York: Cornell University Press.
- Farabi (1974). The harmony of the thoughts of the two philosophers: Plato and Aristotle. Meshkatoddini A, translator. Tehran: Zar Publication. [Persian]
- Farabi (1988). AL-MANTEGHIYAT LE AL-FARABI (Volume 1). Daneshpajoo MT, editor. Qom: Ayatollah Marashi Najafi Publication. [Arabic]
- Farabi (1995). TAHSIL AL-SAADAT. Bo Lahm A, editor. Beirut: Dar Al-Maktaba Al-Helal. [Arabic]
- Farabi (2002). EHSAL AL-OLOOM. Khadivjam H, translator. Tehran: Elmi va Farhangi Publication. [Persian]
- Fazlur R (1958). Prophecy in Islam: Philosophy and Orthodoxy. London: George Allen and Unwin.
- Kiankhan L (2014). A research on and a critical edition of "the goals of Metaphysics". Sophia Perennis. 11(26):119-157. [Persian]
- Lameer J (1994). Al-Farabi and Aristotelian syllogistics: Greek theory and islamic practice (Islamic philosophy, theology, and science). New York: Brill Academic Pub.
- Mahdavi Y (1954). List of copies of Ibn Sina's works. Tehran: Safirardehal Publication. [Persian]
- Molla Sadra (1962). ARSHIYE. Ahani GH, editor. Isfahan: Faculty of Literature and Humanity. [Arabic]
- Poorhasan G (2018). A new reading of Farabi's philosophy: A fundamental epistemological break from the Greek tradition. Tehran: Naghde Farhang Publication. [Persian]
- Therese-Anne D (1992). Neoplatonism and Islamic thought. Morewedge P, editor. New York: State University of New York Press.

پی‌نوشت

لیلا کیانخواه در مقاله‌ای به شرح مختصری از محتوای این اثر پرداخته و کل متن رساله فارابی را نیز ضمیمه نموده است [Kiankhan, 2014]. در جستار پیش‌رو، برای ارجاع به *اغراض ما بعدالطبیعه*، به متن این رساله که در مقاله خانم کیانخواه ضمیمه شده، استناد نموده‌ام.

* برای نمونه بنگرید به بحثی که فارابی در فصلی درباره کلام در *احصاء العلوم* مطرح می‌کند [Farabi, 2002].

** متن عربی کتاب *فلسفه ارسطو* را محسن مهدی ویرایش و انتشارات بیروت در سال ۱۹۶۱ چاپ نموده است. ترجمه انگلیسی این اثر نیز توسط محسن مهدی صورت گرفته است [Al-Farabi, 1969].

«برخی اصطلاحاتی که فارابی در کتاب الحروف و ارسطو در کتاب دلتای متافیزیک‌اش تحلیل کرده‌اند یکسان هستند. اما برخی اصطلاحات نیز هستند که فارابی آنها را تحلیل کرده ولی ارسطو نه و بالعکس.»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی